

تبیین زمینه گرایی در معماری پایدار شهری ایران بر اساس «اصل نفر دوم»

حمیده آچاک^۱، سیامک پناهی*^۲، مرجان خانمحمادی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰ تاریخ چاپ: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

چکیده

بیان مساله: گسست فزاینده میان معماری معاصر ایران و بسترهای تاریخی فرهنگی، منجر به بحران هویت و اختلال در تداوم روایی فضاهای شهری شده است. هرچند رویکرد زمینه گرایی به عنوان راهکاری رایج مطرح گشته، اما تقلیل آن به بازنمایی‌های فرمال، مانع از تحقق پایداری هویت‌مند شده است.

اهمیت و ضرورت پژوهش: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گذار از زمینه گرایی فرمال به پایداری هویت‌مند، نیازمند پذیرش نقش معمار در مقام نفر سوم است، کنش‌گری که وظیفه دارد از طریق یک سنتز لایه‌مند در سه ساحت ساختاری، معنایی و ادراکی، دیالکتیک میان میراث گذشته (نفر اول) و ضرورت‌های معاصر (نفر دوم) را مدیریت کند. مدل پیشنهادی پژوهش ثابت می‌کند که با استخراج «نظم پنهان» بستر و تبدیل محدودیت‌های محیطی به الگوریتم‌های مولد فرم، می‌توان به بنایی دست یافت که نه یک توده صلب بیگانه، بلکه «فصل تکمیلی» بستر و تضمین‌کننده‌ی اصالت مکان در بستر مدرنیته باشد.

هدف تحقیق: پژوهش حاضر با هدف بازخوانی مفهوم زمینه گرایی از دریچه‌ی اصل نفر دوم ادامه‌ی بیکن، در پی تدوین مدلی عملیاتی است که معماری را به مثابه یک ساختار پیونددهنده بازتعریف نماید.

روش تحقیق: روش تحقیق، کیفی و مبتنی بر رویکرد توصیفی تحلیلی است که با واکاوی پدیدارشناسانه موزه کلمبا اثر پیتر زومتور به انجام رسیده است.

یافته‌ها و نتیجه گیری تحقیق: نتایج این الگو با معرفی ماتریس تصمیم‌ساز، راهکارهایی عملیاتی برای باز زنده‌سازی بافت‌های تاریخی ایران ارائه می‌دهد که در آن نوآوری معمارانه نه تنها مخل هویت نیست، بلکه عامل پایداری ادراکی و معنایی مکان تلقی می‌گردد

کلمات کلیدی: زمینه گرایی، اصل نفر دوم، ادامه بیکن، پایداری، هویت، تداوم روایی، منطقه گرایی

۱ گروه معماری، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (Hamideachak@gmail.com)
۲ گروه معماری، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (*نویسنده مسئول) (Siamak.Panahi@iau.ac.ir)
۳ گروه معماری، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (Khanmohamadi.marjan@iau.ac.ir)

مقدمه

پایداری در پارادایم معماری و شهرسازی معاصر، فراتر از ملاحظات صرفاً فنی و تکنولوژیک، به عنوان رویکردی یکپارچه در پی ایجاد تعادل میان ابعاد زیست‌محیطی، اقتصادی و ساختارهای اجتماعی است. در این میان، پایداری فرهنگی اجتماعی که بر مؤلفه‌هایی چون حفظ هویت مکانی، تداوم تاریخی و انسجام ریخت‌شناسانه تأکید دارد، در بافت‌های شهری دارای میراث تاریخی، نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند. این بُعد از پایداری با رویکرد «زمینه‌گرایی» پیوندی مستقیم دارد، رویکردی که در واکنش به پیامدهای نوسازی رادیکال و تخریب لایه‌های تاریخی شهر شکل گرفته و بر خوانش تحلیلی مؤلفه‌های کالبدی، فضایی و ادراکی بستر تأکید می‌کند تا مداخلات جدید، به جای ایجاد گسست، در امتداد تداوم ساختاری بستر قرار گیرند. با این حال، بررسی وضعیت معماری معاصر ایران نشان‌دهنده وجود چالش جدی در حفظ پیوستگی فضایی است. توسعه کالبدی نامتوازن و غلبه الگوهای طراحی برون‌زا، به تضعیف معنا و کاهش کیفیت فضایی مکان انجامیده و پیامدهایی چون افت خوانایی محیط، کاهش حس تعلق و تضعیف ارزش‌های نمادین بستر را در پی داشته است. اگرچه بسیاری از پروژه‌های معاصر با استفاده از مصالح یا عناصر تاریخی، مدعی انطباق با زمینه هستند، اما این رویکردها غالباً به سطحی از زمینه‌گرایی تقلیل یافته به مشابهت‌های ظاهری محدود شده و از درک لایه‌های ساختاری و روابط فضایی زمانی بستر بازمانده‌اند. در نتیجه، زمینه‌گرایی در عمل کمتر توانسته است به عنوان راهبردی مؤثر برای تحقق پایداری کالبدی و هویتی عمل کند، چرا که اغلب به صورت رویکردی فرمال و غیرفرآیندی به کار گرفته شده است. این کاستی نظری ضرورت بازتعریف زمینه‌گرایی را از یک رویکرد محصول محور به یک چارچوب فرآیند محور و مبتنی بر مسئولیت طراحی آشکار می‌سازد. در این راستا، پژوهش حاضر مفهوم «اصل نفر دوم» ادموند بیکن را به عنوان سازوکاری تحلیلی و عملیاتی مطرح می‌کند. بر اساس این اصل، نقش طراح نه تولید یک اثر مستقل، بلکه مداخله‌ای آگاهانه در تداوم ساختاری بستر است، به گونه‌ای که معمار در مقام «نفر دوم» اثر خود را در تعامل با ساختارهای موجود شکل داده و به انسجامی هم‌افزا میان لایه‌های تاریخی و معاصر دست یابد. این رویکرد، طراحی را از کنشی فردی به فرآیندی زمان‌مند و جمعی ارتقا می‌دهد که در آن کیفیت مداخله جدید وابسته به تقویت و بازخوانی ساختارهای موجود بستر است. نوآوری اصلی پژوهش در تلفیق نظام‌مند زمینه‌گرایی به عنوان هدف طراحی و اصل نفر دوم به عنوان راهبرد اجرایی نهفته است، رویکردی که پایداری را از سطح ملاحظات فنی فراتر برده و آن را در چارچوبی تحلیلی فرآیندی بررسی می‌کند. تحلیل نمونه‌هایی شاخص نظیر موزه کلمبا با هدف شناسایی سازوکارهای «سنتز مرتبه دوم» انجام شده است. هدف نهایی پژوهش، تدوین چارچوبی مفهومی است که زمینه‌گرایی را به الگویی کاربردی برای طراحی در بافت‌های تاریخی ایران تبدیل کند. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که چگونه می‌توان با بهره‌گیری از مؤلفه‌های اصل نفر دوم، مدلی برای زمینه‌گرایی ارائه داد که ضمن پاسخ‌گویی به نیازهای زیستی معاصر، تداوم هویت تاریخی بستر را حفظ نماید.

پیشینه تحقیق

مرور ادبیات موضوع نشان می‌دهد که توجه به بستر در معماری، تحت تأثیر جریان‌های نظری است که بازسازی پیوند میان محیط، فرهنگ و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان را محور قرار می‌دهند. این پژوهش‌ها از تحلیل ویژگی‌های کالبدی و اقلیمی تا ابعاد اجتماعی و ادراکی را پوشش داده‌اند. با این حال، خلأ اصلی، نبود رویکردی یکپارچه است که «استمرار تاریخی» را با «نقش اخلاقی معمار معاصر» پیوند دهد. نتایج پژوهش‌های مرتبط برای شناسایی دقیق این شکاف در (جدول شماره ۲) ارائه شده است. این ماتریس مقایسه‌ای، با دسته‌بندی مطالعات بر اساس مؤلفه‌های پنج‌گانه بستر، چگونگی تقلیل یافتن مفهوم پایداری به ویژگی‌های صرفاً فنی یا کالبدی را در ادبیات موجود آشکار می‌سازد. امری که ضرورت بازتعریف نقش معمار در مقام «نفر دوم» برای دستیابی به یک سنتز هویت‌مند را بیش از پیش نمایان می‌کند.

جدول ۲ - بررسی مطالعات صورت گرفته در حوزه زمینه گرای . منبع: نگارندگان، برگرفته از خصم افکن و همکاران (1399)

ردیف	نام پژوهش و تاریخ آن	نویسنده	انطباق نظر پژوهشگر
۱	مقاله رهنمودهای طراحی برای ساختارهای جدید در زمینه تاریخی (۱۳۹۱)	یلدا شاه تیموری، حامد مظاهریان	معیارهایی برای صیانت و تقویت ارزش‌های موجود در بستر ویژگی‌های مربوط به زمینه‌ی تاریخی جایگاه و موقعیت استقرار تناسبات و مقیاس فرم و هیئت کلی نوع مصالح و ظرایف اجرایی (شاه تیموری، مظاهریان، ۱۳۹۱)
۲	کتاب بناهای میان‌افزا در بافت‌های تاریخی (مبانی طراحی شهری و معیارهای ارزیابی) (۱۳۹۲)	محمد مسعود، مسعود بیگ زاده شهرکی	انواع رویکردهای طراحی بناهای میان‌افزا در همجواری بافت‌های تاریخی رویکرد تضاد و تباین حداکثری همراه با بیان صریح سبک رویکرد تشابه کامل سبکی و ایجاد هم‌افزایی میان گذشته و حال رویکرد تمرکز بر حفظ نما رویکرد شباهت نسبی با تکیه بر عناصر و خطوط وحدت‌بخش رویکرد معماری خنثی و بی‌طرف رویکرد انسجام‌یافته و پیوسته با گرایش زمینه‌گرا رویکرد ترکیبی (مسعود، بیگ زاده شهرکی، ۱۳۹۲)
۳	مقاله بازشناسی گرش به زمینه در بناهای ساخته شده میدان مشق تهران در دوره پهلوی اول (۱۳۹۶)	کاوه بذرافکن، علی اکبر اکبری، فرهاد تهرانی، حسین سلطان زاده	طبقه‌بندی معیارهای زمینه‌گرایی: الف) جنبه‌های فضایی حجم: توده‌ی کلی ساختمان در سه بُعد موقعیت: جایگاه بنا نسبت به سایت و پیوند آن با خیابان‌ها، فضاهای عمومی و ساختمان‌های پیرامونی ارتفاع: ثبات ارتفاع و هماهنگی آن با خط آسمان بافت موجود ب) جنبه‌های بصری عقب‌نشینی: فاصله‌گذاری مناسب بنا از خیابان به‌منظور احترام به بافت جهت‌گیری: توجه به جایگاه ورودی در نسبت با بناها و فضاهای اطراف ریتم: ساماندهی و تکرار عناصر معماری، به‌ویژه در نما تناسب: برقراری ارتباط بصری میان اجزای مختلف بنا بافت و رنگ: بازتاب‌دهنده‌ی سنت‌های بومی در قالب بیانیه‌های بصری مقیاس: هماهنگی ابعاد و تناسبات بنا با عناصر پیرامونی
			طبقه‌بندی معیارهای منطقه‌گرایی سازگاری با اقلیم: شکل‌دهی فرم بنا در هماهنگی با شرایط اقلیمی خاص هر منطقه هندسه و تناسبات بومی: بهره‌گیری از تناسبات و الگوهای هندسی رایج در پلان و نما عناصر منطقه‌ای یا ملی: به‌کارگیری نشانه‌ها و کهن‌الگوهای هویتی (بذرافکن، ۱۳۹۶)

نتایج پژوهش نشان می دهد که، اگرچه سبک غالب در غرب، شیوه بین الملل بوده است و در ذات این شیوه توجه به زمینه دیده نم ی شود، و از سوی دیگر معماران ایرانی با طراحی ساختمان های با کارکردهای جدید و وارداتی در این محدوده مواجه بودند ولی برخوردشان با زمینه، در دوره پهلوی اول تا حدی این تفاوت در لایه تزیینی نهایی پوسته ساختمان و گاه تا حدودی در ساختار کلی طرح و فرم، متفاوت از برخورد معماران هم دوره خود در غرب بوده است در بین بناهای بررسی شده از سه واکنش مربوط به زمینه کاخ، شکل می گیرد و وابستگی ها و پیوستگی هایی به زمینه و تاریخ ایرانی را نشان می دهد شهربانی بیش ترین نسبت زمینه گرایی را دارد و ساختمان هنرستان دخترانه در تضاد با زمینه و الگوهای معماری پیشین ایران شکل گرفته است.

مقاله زمینه گرایی در آثار معماران غیرایرانی در دوره پهلوی اول (۱۳۹۷)	سعید بابایی، مهدی خاک زند	شاخصه های کلیدی در زمینه گرایی بعد فرهنگی - تاریخی ۱۰ توجه به سنت ها و الگوهای کهن و بازتاب آن ها در طراحی، با تمرکز بر: تداوم ارزش های تاریخی (فرامپتون، ۱۹۹۵) رویدادها و ارزش های پیشین ایجاد فضاهای با معنا از طریق فرهنگ و تعاملات جمعی: معنا بخشی اجتماعی بعد طبیعی ۲۰ توجه به فرآیندهای طبیعی و اجتماعی شکل گرفته در طول زمان و هماهنگی با طبیعت بهره گیری خلافتانه از عناصر طبیعی در طراحی بعد عملکردی ۳۰ محیط همواره در حال تغییر است و معماری زمینه گرا باید با این تغییرات همراه باشد: پویایی (پهمنی و همکاران، ۱۳۹۵) طراحی باید تعامل بصری قدرتمندی با زمینه ی خود داشته باشد: ارتباط بصری با محیط (قدیری، ۱۳۸۵) بعد کالبدی ۴۰ شناخت و توجه به هویت و ارزش های مکان به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از زمینه: روح مکان (شولتز، ۱۳۹۲) برقراری هماهنگی میان حجم و فضا با رعایت مقیاس انسانی برای ایجاد: مقیاس و تناسب انسانی کلیتی یکپارچه (بابایی و همکاران، ۱۳۹۷)
مقاله تحلیل نظریات معاصر در مواجهه با زمینه در طراحی معماری (۱۳۹۸)	پویان نقوی، حامد مظاهریان	بر پایه تجانس، تعامل، هماهنگی و پیوستگی با محیط عمل می کند و سعی دارد: زمینه گرایی طراحی با بستر خود هم سو باشد بر مبنای تمایز، تباین، گسستگی و فقدان ارتباط با محیط، بر استقلال طراحی: زمینه گرایی تأکید دارد مبتنی بر تعارض، تقابل، ناسازگاری و مواجهه ی مستقیم با محیط است و به: زمینه ستیزی گونه ای مخالف با ویژگی ها و ارزش های زمینه عمل می کند (نقوی، مظاهریان، ۱۳۹۸)
نتایج پژوهش نشان می دهد از میان سه راهکار اصلی مواجهه با زمینه شامل زمینه گرایی، زمینه گریزی و زمینه ستیزی رویکرد زمینه گرایی از ابتدای تاریخ هر چند در مواردی خاص می توان برخی، معماری همراه طراحی معماری و عموماً ملاک مثبتی برای ارزیابی آن بوده، از مقبولیت بیشتری برخوردار است دیگر از رویکردهای مواجهه با زمینه را توصیه کرد، ولی به صورت عام می توان رویکرد زمینه گرایی را با تأکید بر اصول دوری از افراط و تفریط، حفظ انسجام و تداوم و توجه توأم به زمینه تاریخی و زمینه معاصر، نسبت به سایر رویکردها دارای برتری دانست		

روش تحقیق

پژوهش حاضر از منظر هدف، در زمره‌ی پژوهش‌های بنیادی کاربردی قرار می‌گیرد که با اتکا به ماهیت توصیفی تحلیلی و با رویکردی کیفی، در پی حل چالش گسست هویت در معماری معاصر ایران است. استراتژی تحقیق بر «استدلال منطقی» و «تحلیل محتوای کیفی» استوار گشته و فرآیند عملیاتی آن جهت دستیابی به مدل «سنتز لایه‌مند» در چهار گام پیوسته تدوین شده است. در گام نخست، چارچوب نظری پژوهش از طریق مرور نظام‌مند ادبیات و منابع کتابخانه‌ای تدوین گردید تا مفاهیم کلیدی شامل زمینه‌گرایی، اصل نفر دوم بیکن و پایداری هویت‌مند تبیین شده و مؤلفه‌های زیربنایی بستر استخراج گردند. در گام دوم، جهت عینی‌سازی یافته‌های نظری، پروژه‌ی موزه کلمبا اثر پیترو زومتور به عنوان یک نمونه‌ی برتر به روش پدیدارشناسانه واکاوی شد تا مکانیسم‌های تعامل بنا با لایه‌های پنج‌گانه بستر شناسایی شود. متعاقب آن و در گام سوم، از طریق تدوین یک ماتریس تصمیم‌ساز، یافته‌های نظری با نتایج حاصل از تحلیل موردی تقاطع داده شدند که این امر منجر به شناسایی و دسته‌بندی ساحت‌های سه‌گانه‌ی «ساختاری، معنایی و ادراکی» به عنوان ارکان اصلی مداخله در بافت گردید. نهایتاً در گام چهارم، با بهره‌گیری از روش استنتاج منطقی، مدل مفهومی «نفر سوم» به عنوان الگوی پیشنهادی و فصلی تکمیلی بر تاریخ مکان تدوین شد تا راهکارهای عملیاتی برای تضمین تداوم روایی در بافت‌های تاریخی ارائه گردد. جزئیات این فرآیند سیستمی و خروجی‌های هر مرحله در (جدول شماره ۱) ترسیم شده است.

جدول ۱ - ساختار سیستماتیک فرآیند پژوهش. منبع: نگارندگان

مرحله پژوهش	ابزار گردآوری و تحلیل	خروجی و دستاورد علمی
تبیین مبانی نظری	تحلیل محتوای متون بیکن، زومتور و نظریات زمینه‌گرایی	استخراج کدهای نظری «نفر اول» (بستر) و «نفر دوم» (معمار)
مطالعه موردی	واکاوی پدیدارشناسانه لایه‌های کالبدی و معنایی موزه کلمبا	شناسایی مکانیسم‌های تبدیل بنا به «ساختار پیونددهنده»
سنتز و تحلیل داده‌ها	انطباق ماتریسی مؤلفه‌های بستر با راهکارهای طراحی	تدوین ماتریس تصمیم‌ساز در سه ساحت ساختاری، معنایی و ادراکی
خروجی نهایی (الگو)	مدل‌سازی گرافیکی و استنتاج منطقی	ارائه مدل «نفر سوم» جهت تحقق تداوم روایی و پایداری هویت‌مند

واکاوی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند مطالعات گسترده‌ای در قلمرو زمینه‌گرایی صورت گرفته، اما اکثر آن‌ها بر لایه‌های کالبدی تمرکز یافته و از تبیین پیوند میان بستر، زمان‌مندی و نقش اخلاقی معمار معاصر در قالبی یکپارچه بازمانده‌اند. پژوهش حاضر با بازشناسی این شکاف، در پی جبران خلأ موجود از طریق تلفیق رویکرد زمینه‌گرایی با منطق «اصل نفر دوم» است. این ادغام، امکان تحلیل همزمان ابعاد زمانی و مکانی مداخلات را فراهم ساخته و رابطه اثر نو با بستر موجود را بازتعریف می‌کند. در نهایت، پیشینه موجود ضرورت تدوین مدلی مفهومی را برجسته می‌سازد که ابعاد کالبدی، فرهنگی، ادراکی و زیست‌بومی را در امتداد استمرار ساختاری قرار داده و چارچوبی برای معماری پایدار و هویت‌مند در ایران فراهم آورد.

مبانی نظری

تبیین پارادایم زمینه گرایی

زمینه گرایی در معماری معاصر، فراتر از یک گرایش فرمال یا واکنشی سطحی به کالبد، به مثابه یک پارادایم معرفت‌شناختی و ساختاری ظهور کرده است. این رویکرد در بطن خود، پاسخی نقادانه به بحران معنا و گسست‌های فضایی حاصل از سیطره ایدئولوژی‌های جهان‌شمول مدرنیسم تلقی می‌شود. در حالی که مدرنیسم بر گسست از گذشته، «لوح سپید» و خلق ابره‌های مستقل از بستر تأکید داشت (Lim, 2004) زمینه گرایی بر ضرورت پیوند ارگانیک میان اثر معماری و بستر به عنوان منبع اصیل الهام و اعتبار طراحی پایبند است. این پارادایم، ضمن پذیرش تمایزهای مکانی، خواستار تداوم ارزش‌های کالبدی و هویتی است، بدون آنکه پویایی و نوآوری خلاقانه را نفی نماید. از این منظر، زمینه گرایی حاصل یک سنتز دیالکتیکی میان «حفاظت از ارزش‌های پایدار مکان» و «تحول معطوف به آینده» است. در بستر معماری ایران، این رویکرد نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی استراتژیک برای مقابله با پدیده بی‌مکانی و فرسایش پیوستگی تاریخی است که هدف غایی آن، بازتولید پیوند حیاتی میان فرم، فرهنگ و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان ایرانی است. (پناهی، ۱۳۹۴) ریشه‌های عمیق نظری زمینه گرایی را باید در مکتب پدیدارشناسی جستجو کرد. در این نگاه، جهان نه مجموعه‌ای از اشیاء ایستا، بلکه میدانی برای تجربه زیسته و تولید معناست. این نگرش، «فضا» را از یک مفهوم هندسی دکارتی به یک ساحت وجودی به نام «مکان» ارتقا می‌دهد (پیربابایی و مولایی، ۱۳۹۵). نظریه پردازان برجسته‌ای چون کریستین نوربرگ شولتز با طرح مفهوم روح مکان، بستر را فراتر از عناصر فیزیکی، واجد کیفیتی هستی‌شناختی می‌دانند. روح مکان محصول تعامل پیچیده میان کالبد، فضا، حافظه جمعی و تجربه‌ی انسانی است. شولتز بر این باور است که معماری باید روح مکان را تفسیر کرده و در فرآیند طراحی تقویت نماید. در این پارادایم، معماری به یک کنش هستی‌شناختی بدل می‌شود که وظیفه‌اش واسطه‌گری برای فهم حضور انسان در جهان از طریق ساختارهای مکانی است. در این راستا، مفهوم تفسیر و تأویل نقشی کلیدی ایفا می‌کند (نوریان، ۱۳۹۸). معمار نمی‌تواند بستر را به صورت عینی و مجرد درک کند، بلکه همواره آن را از میان لایه‌های پیش‌فرض‌ها و دانش خود بازخوانی می‌کند. این امر، نقش معمار را از یک «خالق مستقل» به یک «مفسر آگاه» تغییر می‌دهد. وظیفه معمار مفسر، کشف لایه‌های پنهان بستر و بازآفرینی آن‌ها در قالبی نوین است که ضمن حفظ پیوستگی تاریخی، به ضرورت‌های زمان حال نیز پاسخ گوید (رفیعی، ۱۳۹۹). یوهانی پالاسما نیز با تأکید بر ساحت ادراکی، بر اهمیت تجربه‌ی حسی و حافظه‌ی فضایی در خلق تداوم معنایی پای می‌فشارد و معماری را بستری برای پیوند حافظه و ادراک معرفی می‌کند (Pallasmaa, 2005). در مقیاس طراحی شهری، زمینه گرایی وام‌دار تحلیل‌های ساختارگرایانه‌ای است که بر تداوم نظام‌های سازنده شهر تأکید دارند. در این نگاه، شهر نه یک اثر هنری منفرد، بلکه نظامی سازمان‌یافته با قوانین درونی و کدهای ژنتیکی است. توماس شوماخر با معرفی رسمی این اصطلاح، زمینه گرایی را ابزاری برای بازگرداندن تداوم ساختاری به بافت‌های متلاشی‌شده شهری دانست. این تفکر در نظریه «شهر کولاژ» اثر کالین رو و فرد کوئتر به بلوغ رسید. آن‌ها شهر را پالیمپسستی از لایه‌های تاریخی متضاد می‌دیدند که وظیفه معمار در آن، درک تضادهای مورفولوژیک و یافتن راهی برای ترکیب خلاقانه و احترام به اجزای تاریخی است (بایزیدی و همکاران، ۱۳۹۲؛ حسین‌پور و همکاران، ۱۳۹۳). در این دیدگاه، زمینه گرایی از سطح شباهت‌های ظاهری به یک موضوع «شکل‌شناختی» ارتقا می‌یابد که به دنبال انسجام در شبکه‌های فضایی و الگوهای زیربنایی بستر است (هاشم‌پور و همکاران، ۱۳۹۷). کنت فرامپتون نیز با طرح «منطقه گرایی انتقادی» بر لزوم مقاومت در برابر جهانی‌سازی از طریق تفسیر خلاق الگوهای بومی تأکید کرده و مداخلات معماری را ابزاری برای تقویت هویت محلی برمی‌شمارد. بر اساس مطالعات پدیدارشناختی و ساختارگرا، زمینه یک سیستم پویا و چندلایه است. پژوهش حاضر برای دستیابی به مدلی جامع، مؤلفه‌های بستر را در پنج قلمرو کلیدی طبقه‌بندی می‌کند: ۱. زمینه گرایی کالبدی، مورفولوژیک: تمرکز بر ویژگی‌های فرمال شامل مقیاس، دانه‌بندی، تراکم و الگوی شبکه‌ی فضایی. هدف در این بعد، حفظ انسجام بصری و تناسب فضایی است تا حس مقیاس انسانی در بافت پیرامونی تقویت شود (بهمنی و همکاران، ۱۳۹۵). ۲. زمینه گرایی تاریخی، زمان‌مند: نگرستن به

بستر به عنوان یک انباشت تاریخی که حافظه جمعی شهر را حمل می‌کند. در این لایه، اثر جدید باید لایه‌ای سازگار بر این انباشت اضافه نماید تا «ریشه‌دار بودن» اثر در بستر زمان تضمین شود. ۳۰. زمینه‌گرایی اجتماعی، فرهنگی: شامل نظام‌های ارزشی، الگوهای رفتاری و ساختارهای اجتماعی حاکم بر مکان. فرم شهر در این نگاه، نتیجه‌ی یک فرآیند تصمیم‌گیری فرهنگی است. (Rapoport, 2005) احترام به این لایه‌ها، به ارتقای حیات مدنی و کیفیت فضاهای عمومی منجر می‌شود. ۴۰. زمینه‌گرایی زیست‌محیطی، اکولوژیک: انطباق با عوامل محیطی نظیر اقلیم، توپوگرافی و منابع طبیعی. در اقلیم‌های متنوع ایران، پایداری تنها زمانی محقق می‌شود که بنا در هماهنگی کامل با بستر طبیعی خود عمل کند. ۵۰. زمینه‌گرایی ادراکی، پدیدارشناختی: این بُعد که مکمل ابعاد پیشین است، بر ادراک انسانی، اتمسفر مکان و حافظه فضایی تمرکز دارد. هدف این ساحت، پیوند میان فضای فیزیکی و فضای ذهنی برای تضمین تداوم معنایی و ارتباط عمیق کاربر با محیط است (آتش‌پنجه، ۱۳۹۰؛ البرز، ۱۳۹۵). با وجود جامعیت ابعاد چهارگانه‌ی کلاسیک، پژوهش‌های متأخر نشان می‌دهند که اکتفا به این لایه‌ها برای دستیابی به لایه‌های عمیق معنا و هویت کالبدی کافی نیست. در این راستا، نظریه‌پردازانی همچون یوهانی پالاسما بر اهمیت بُعد ادراکی و فراکالبدی تأکید می‌ورزند. این ساحت بر ادراک انسانی، حافظه فضایی و تجربه ذهنی مکان تمرکز داشته و هدف آن، پیوند میان ساحت فیزیکی و ذهنی فضا برای تضمین تداوم معنایی و ارتباط شناختی کاربر با محیط است. با افزودن این بُعد، زمینه‌گرایی چارچوبی نظام‌مند برای بازشناسی لایه‌های بستر فراهم آورده و نقش معمار را از یک «آفریننده مستقل» به یک «مفسر آگاه بستر» تغییر می‌دهد که عمل طراحی را به یک کنش فرهنگی و اخلاقی بدل می‌سازد (محمدی و حسینی فیروزآبادی، ۱۳۹۵). با این حال، نقد بنیادین و خلأ اصلی در نظریات زمینه‌گرایی این است که به‌رغم تأکید بر مفهوم تداوم، این پارادایم فاقد یک سازوکار فرآیندی و اخلاقی شفاف برای تبیین «چگونگی» و «روش عملیاتی» مداخلات معاصر است. به بیان دیگر، زمینه‌گرایی راهبردی صریح برای تعیین مسئولیت معمار (به عنوان کنشگر معاصر) در قبال لایه‌های زمان‌مند و ساختارهای فضایی پیشین ارائه نمی‌دهد (ایمانی، ۱۳۹۴؛ ماجدی و نادری، ۱۴۰۲). این نقیصه، زمینه‌گرایی را در مقام عمل، مستعد تقلیل یافتن به همخوانی‌های بصری سطحی و ناتوانی در حفظ تداوم ساختاری عمیق می‌سازد. برای رفع این چالش در ادبیات زمینه‌گرایی و تحقق کامل اهداف کالبدی و زمانی در بستر شهرهای ایران، ورود به یک چارچوب نظری که بُعد زمان‌مندی، ساختارگرایی فرآیندی و اخلاق مداخله را تقویت کند، اجتناب‌ناپذیر است (گنجی خیبری، دیبا و شاهچراغی، ۱۳۹۴). همین ضرورت نظری است که پیوند میان رویکرد زمینه‌گرایی با منطق ساختارگرا و اخلاقی «اصل نفر دوم» ادموند بیکن را برای تدوین مدل مفهومی این پژوهش برجسته می‌سازد، رابطه‌ای که در (جدول شماره ۳) به تصویر کشیده شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۲- معیارهای چهارگانه ی زمینه گرایی . مأخذ: نگارندگان، برگرفته از خصم افکن و همکاران (۱۳۹۹)

نوع	بینش
زمینه گرایی کالبدی	بر اساس نظر صاحب نظران، در مفهوم «کولاز شهر» در بافت سنتی، بناها به عنوان زمینه و فضاها به عنوان اشکال متصل عمل می کنند و الگوی درهم تنیده ای از تناوب فضایی را آشکار می سازند. در این رویکرد، ترکیب ویژگی های فضایی-شکلی شهر سنتی با شهر معاصر و همچنین ادغام نوع آرمانی با بستر تجربی سنتی موجود در دو مرحله صورت می گیرد: در این مرحله، فرآیند طراحی با استفاده از تجرید و تحلیل شکل و زمینه :مرحله قیاسی آغاز می شود؛ ابتدا الگوها و ویژگی های هر حوزه شناسایی شده و سپس خصوصیات حوزه های مجاور تعیین می گردد. در این مرحله، طراحی بر اساس انتخاب یا اعمال نوع آرمانی بر زمینه :مرحله استقرایی انجام می شود و سازگاری با بستر موجود مورد توجه قرار می گیرد. (تولایی، ۲۰۰۲، پیربایی و مولایی ۱۳۹۵)
زمینه گرایی تاریخی	سنت گرایی و نو-سنت گرایی در طراحی شهری سنت گرایی از سیمای تاریخی شهر الهام می گیرد و معتقد است که توسعه های جدید باید تمرکز این رویکرد بر محیط .با محیط پیرامونی ارتباط نزدیک و همگن داشته باشند .شهری آشنا و مأنوس برای مردم است گرایش تازه ای که در طراحی شهری از جنبش حفاظت تاریخی الهام گرفته و سنت را نام (Neo-Traditionalism) مبنای اندیشه های نوین قرار داده، نو-سنت گرایی دارد. این رویکرد توجه ویژه ای به اهداف اجتماعی دارد و بازگشت به نهادهای قدیمی عرصه عمومی مانند آگورا، معبد یا ورزشگاه را به دلیل کارکرد و اهمیت فضایی آن ها در زندگی اجتماعی ارزشمند می داند . (Tavallaei ۲۰۰۲)
زمینه گرایی اجتماعی و فرهنگی	معنی شناسی شکل شهری در حوزه ی معنی شناسی شهری، شکل شهر به مثابه یک متن قابل تفسیر در نظر گرفته می شود. شهرسازان برای ایجاد انسجام در ارتباطات شهری، از تشبیه و آنالوژی بهره گرفته اند و «الگوهای شهری» را به زبان بصری تشبیه کرده اند. این فرآیند شکل گیری معمولاً در چند مرحله صورت می گیرد
اجزای شکل شهر و فهم معنا	اجزای شکل شهر را می توان به واژه ها تشبیه کرد؛ هر واژه به تنهایی دارای معنی است، اما زمینه آن یعنی واژه های قبل و بعد نقش اساسی در درک کامل معنا

در این مرحله، «عناصر یا مصالح» در قالب یک ساختار به :مرحله اول اهداف عملکردی یکدیگر پیوسته‌اند تا یک هدف مشخص یا مجموعه‌ای از اهداف محقق شود پس از ایجاد ساختار اولیه، بُعد سبک و شکل‌دهی تزئینی :مرحله دوم سبک و هویت اضافه می‌شود. این تغییرات می‌توانند اهمیت فراتر از کاربرد عملی به سازه ببخشند و آن را وارد حوزه‌ی هویت فرهنگی و معنا کنند (زارع‌زاده و همکاران، ۱۳۹۴)	دارد. عناصر از هم متمایز به یکدیگر پیوند می‌خورند تا یک هدف یا مفهوم کلی را منتقل کنند، انسجام شکل می‌گیرد. در این رویکرد، برای دریافت معنا به فرهنگ مراجعه می‌شود که به‌طور مشترک در میان Tavallaei مردم وجود دارد(۲۰۰۲).
معماری بومی یا سرزمینی معماری بومی یا سرزمینی به هر نوع معماری اطلاق می‌شود که ویژگی‌ها و تعلق خاص به یک مکان معین داشته باشد. به عبارتی دیگر، معماری بومی، معماری ساده‌تر و مردمی‌تر است و عمدتاً به نیازهای روزمره و عملی جامعه‌ی محلی پاسخ می‌دهد به باور ایان مک‌هارگ در کتاب طراحی با طبیعت، رویکرد اکولوژیکی بر شناسایی و بهره‌گیری از ویژگی‌های ذاتی یک مکان تمرکز دارد و تلاش می‌کند این کیفیت‌ها را در فرآیند طراحی به کار گیرد زمینه‌گرایی اکولوژیک به معنای احترام به ظرفیت‌های محیطی است که تحت مداخله قرار می‌گیرند و توجه به چرخه کامل حیات ساختمان‌ها و مجموعه‌های ساختمانی را (گلکار، ۱۳۸۷) شامل می‌شود	زمینه‌گرایی زیست محیطی زمینه طبیعی و زیست‌بوم در طراحی شهری علاوه بر زمینه‌های قبلی، زمینه طبیعی یا زیست‌بوم نیز از اهمیت ویژه‌ای برای طراحان و برنامه‌ریزان برخوردار است. انسان، به‌عنوان بخشی از سازگاری با طبیعت، نمی‌تواند از آن چشم‌پوشی کند زیست‌بوم طبیعی به‌عنوان بستر اصلی طراحی فضای شهری مطرح است. از اصول کلیدی زمینه‌گرایی زیست‌محیطی می‌توان به توجه به یکپارچگی Tavallaei اکولوژیکی محیط اشاره کرد(۲۰۰۲).

تبیین مبانی نظری اصل نفر دوم در پیوند با زمینه‌گرایی

با عبور از انگاره‌های تقلیل‌گرایانه در زمینه‌گرایی شمالی‌گونه، اصل «نفر دوم» ادموند بیکن به عنوان یک مکانیسم عملیاتی و میانجی جهت مدیریت مداخلات معاصر در بافت‌های واجد ارزش مطرح می‌گردد (Bacon, 1974) در این چارچوب نظری، اثر معماری نه به مثابه یک ابژه‌ی خودبسنده و منقطع، بلکه به عنوان فصلی از یک «روایت پیوسته و زمان‌مند» درک می‌شود. ادموند بیکن بستر را تحت عنوان نفر اول، یعنی موجودیتی واجد نظم استقرار یافته و کدهای ساختاری پیشینی تبیین می‌کند که وظیفه هدایت تکوینی محیط را بر عهده دارد. (Sapena & Cárcamo Pino, 2023) در مقابل، معمار معاصر در جایگاه نفر دوم، رسالتی فراتر از تقلید صلب یا تقابل رادیکال بر عهده دارد، او مکلف به بازخوانی «نظم پنهان» بستر و افزودن لایه‌ای سازگار است که منجر به غنای ساختاری کل نظام شهری شود. (Mare, 2014) نکته حائز اهمیت در این پژوهش، تسری این مسئولیت به تمامی طراحان متأخر در قالب یک توالی زنجیره‌ای است، بدین معنا که هر مداخله‌گر بعدی (نفر سوم و پس از آن)، موظف است تمامیت لایه‌های سلف خویش را به رسمیت شناخته و سنتز نهایی را بر مبنای احترام به «انباشت تاریخی مکان» استوار سازد. ادموند بیکن برای عملیاتی‌سازی این پیوند اندام‌وار میان بستر (نفر اول) و مداخلات متأخر، دو مکانیسم راهبردی را پیشنهاد می‌دهد که شاکله اصلی مدل مفهومی این تحقیق را قوام می‌بخشند:

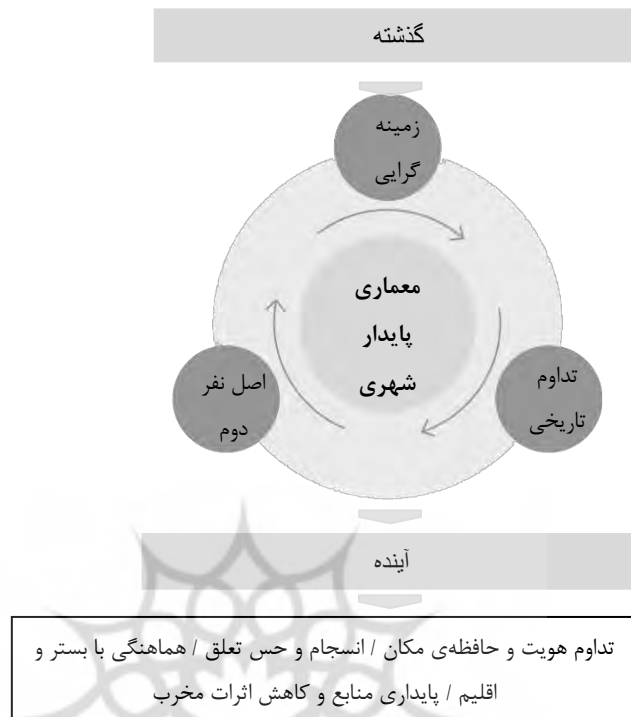
۱. تحلیل پیوندهای ساختاری و استخوان‌بندی پنهان: این مکانیسم بر پیش‌فرض تلقی شهر به‌مثابه یک «کل نظام‌مند» و متشکل از جریان‌های هم‌پیوند استوار است. بیکن معتقد است در هر بستر تاریخی، یک «نظم زیربنایی» وجود دارد که توسط نفر اول تثبیت شده و مداخله‌ی نفر دوم باید در قالب یک انرژی تکمیلی در این شبکه جاری شود. در ساحت معماری ایران، این امر مستلزم بازخوانی منطق ساختاری بافت، نظیر نظام سلسله‌مراتبی راسته‌بازارها، گره‌های

مذهبی و گذرهای ارگانیک است تا از خلق پروژه‌های «جزیره‌ای» که با مورفولوژی و نظام حرکتی نفر اول بیگانه هستند، ممانعت به عمل آید (Pallasmaa, 2005).

۲. مدیریت تضاد و سنتز دیالکتیکی لایه‌ها: این مفهوم امکان هم‌نشینی خلاقانه و آگاهانه لایه‌های زمانی متفاوت را فراهم آورده و تأکید می‌کند که تمایز میان فرم جدید و قدیم، نه یک خطای طراحی، بلکه یک تضاد غنی‌کننده «برای تقویت اصالت و خوانایی مکان است» (Mare, 2014). در این پارادایم، بنای جدید نه با جعل تاریخی و نه با انکار بستر، بلکه از طریق یک «دیالوگ بصری و معنایی» با محیط مواجه می‌شود. این مدیریت هوشمندانه که از طریق ابزارهایی چون تباين در مادیت و تداوم در تناسبات صورت می‌گیرد، به تمامی لایه‌های زمانی موجود (اعم از نفر اول، دوم و سوم) مشروعیت حضور می‌بخشد. بدین ترتیب، پایداری هویت‌مند، ثمره‌ی فرآیندی است که در آن بنای جدید، لایه‌های مکتوم بستر را بازخوانی کرده و تضاد کالبدی را به یک تقویت‌کننده معنایی برای بازتولید حافظه جمعی تبدیل می‌کند (Bacon, 1974؛ فکربزرگ، ۱۳۹۲).

معماری پایدار و تداوم تاریخی

در پارادایم این پژوهش، معماری پایدار از لایه‌های صرفاً تکنولوژیک و کدهای حرارتی فراتر رفته و به مثابه «تداوم حیات معنایی و ساختاری بستر» بازتعریف می‌شود. در شهرهای تاریخی ایران، پایداری پیوندی اندام‌وار با مفهوم «تداوم» دارد؛ چرا که یک اثر پایدار، پدیداری است که بدون ایجاد گسست در حافظه جمعی و ساختار مورفولوژیک شهر، به نیازهای معاصر پاسخ می‌گوید. از این منظر، تداوم تاریخی به عنوان رکن رکن پایداری هویت‌مند، چارچوبی را فراهم می‌سازد که در آن اصالت میراث و ضرورت‌های زیستی حال حاضر در یک کل واحد به سنتز می‌رسند. (Papadopoulos, 2010) بر اساس مکانیسم‌های بیکن، هر مداخله‌ی معاصر باید به جای تحمیل منطق بیگانه، به مثابه یک «عمل هرمنوتیک» در پی بازخوانی و کشف ساختارهای زیربنایی شهر باشد تا پایداری کالبدی با مفهوم (حفاظت فعال) پیوند یابد، به گونه‌ای که مداخله‌ی نفر دوم، پتانسیل‌های نهفته در ساختار نفر اول را شکوفا سازد. در این رویکرد، پایداری به معنای حفظ توانمندی بستر برای رشد ارگانیک و پاسخگویی به ضرورت‌های زمانه، بدون قربانی کردن ریشه‌های تاریخی و کرونتوبی مکان است. تلفیق پارادایم زمینه‌گرایی با راهبردهای عملیاتی بیکن، منجر به ظهور چارچوبی نوین می‌گردد که در آن، پایداری از یک مفهوم فنی به یک «تعهد هستی‌شناسانه» ارتقا یافته و بنای جدید را به مثابه فصلی تکمیلی در تاریخ کالبدی مکان تعریف می‌کند. این رویکرد، پایداری را با «مدیریت هوشمندانه تضاد» پیوند می‌زند؛ جایی که تفاوت میان فرم جدید و قدیم نه یک بن‌بست طراحی، بلکه محرکی برای غنای معنایی و انسجام ساختاری در عین تمایز کالبدی است. علاوه بر این، مدل پیشنهادی با تأکید بر ساحت ادراکی، پایداری را به سطح «پیوند ذهنی» کاربر با محیط ارتقا می‌دهد تا تداوم روایی بستر برای شهروند قابل لمس باشد. این سنتز دیالکتیکی مانع از آن می‌شود که بناهای جدید به صورت توده‌هایی صلب و غریبه در بافت ظاهر شوند. بدین ترتیب، مؤلفه‌های استخراج شده در قالب پنج قلمرو (کالبدی، تاریخی، اجتماعی، زیست‌بومی و ادراکی) ساختار ماتریس تحلیلی این پژوهش را شکل می‌دهند. (Bacon, 1974; Mare, 2014) این ماتریس با هدف کشف منطق دیالکتیکی مداخله تدوین شده است تا نشان دهد چگونه می‌توان بدون تقلید قشری از گذشته، تداوم روایی بستر را در کالبدی معاصر بازتولید کرد. بر این اساس، تحلیل مصادیق نشان خواهد داد که نوآوری معمارانه در مقام «نفر دوم» نه تنها ناقض اصالت نیست، بلکه محرکی برای احیای روح مکان و پیوند میان ضرورت‌های امروز با میراث دیروز محسوب می‌شود. برای تبیین نهایی این فرآیند و نمایش پیوند میان ساحت‌های کالبدی، اجتماعی و ادراکی، (نمودار شماره ۱) مدل مفهومی پژوهش را ارائه می‌دهد که در آن، پایداری هویت‌مند حاصل تلاقی انسجام ساختاری، بازتولید معنا در پالیمپسست تاریخی و تقویت اتمسفر مکان است (Pallasmaa, 2005).



پایداری هویت‌مند در این پژوهش، حاصل تلاقی دیالکتیکی سه ساحت کلیدی است: نخست، پایداری کالبدی که بر حفظ انسجام ساختاری شهر از طریق تحلیل شبکه‌های پیشینی تأکید دارد؛ دوم، پایداری اجتماعی فرهنگی که بازتولید معنا را در خوانش «پالیمپسست» تاریخی بستر جستجو می‌کند و در نهایت، پایداری ادراکی که بر تقویت اتمسفر مکان و پدیدارشناسی تجربه‌ی حسی استوار است (Pallasmaa, 2005). تلفیق زمینه‌گرایی با راهبردهای بیکن، پایداری را از یک مفهوم فنی به یک «رسالت هویت‌محور» ارتقا داده و بنای جدید را به مثابه فصلی تکمیلی در تاریخ کالبدی مکان تعریف می‌کند. در این چارچوب، تفاوت فرمال میان لایه‌های قدیم و جدید نه یک گسست، بلکه محرکی برای «مدیریت تضاد» و غنای روایی اثر است. تحقق این مدل مستلزم درک بستر به مثابه یک «نظم پنهان» و انجام یک «عمل هرمنوتیک» برای کشف ساختارهای زیربنایی شهر است. این فرآیند موجب تحقق «حفاظت فعال» می‌گردد؛ جایی که مداخله‌ی نفر دوم، پتانسیل‌های نهفته در ساختار نفر اول را شکوفا کرده و یکپارچگی شبکه‌ای بافت را بازسازی می‌نماید (فکربرگ، ۱۳۹۲). پایداری به معنای صیانت از توانمندی بستر برای رشد ارگانیک، بدون قربانی کردن ریشه‌های کرونوتوبی مکان تعریف می‌شود. بر این اساس، مؤلفه‌های استخراج‌شده در قالب پنج قلمرو (کالبدی، تاریخی، اجتماعی، زیست‌بومی و ادراکی) ساختار تحلیلی این پژوهش را برای واکاوی چگونگی بازتولید تداوم روایی در کالبد معاصر شکل می‌دهند (Bacon, 1974; Mare, 2014). این ماتریس اثبات می‌کند که نوآوری در مقام «نفر دوم» نه ناقض اصالت، بلکه میانجی‌احیای روح مکان و پیوند میان ضرورت‌های معاصر با میراث تاریخی است.

بحث و یافته‌ها

بحران هویت در معماری معاصر ایران، بیش از آنکه ناشی از فقدان الگوهای تاریخی یا کمبود ذخایر فرمال باشد، محصول یک خطای رویکردی در مواجهه با بستر است، جایی که حقایق لایه‌مند محیط به پوسته‌های کالبدی و اشارات قشری

تقلیل یافته‌اند. یافته‌های این پژوهش، با تکیه بر آرا و مکانیسم‌های عملیاتی ادموند بیکن، نشان می‌دهد که بستر نه یک موجودیت استاتیک و منجمد در تاریخ، بلکه پدیداری زنده و در حال تحول است که تنها در پیوند با «عاملیت نفر دوم» (طراح معاصر) به فعلیت می‌رسد. در این پارادایم، نوآوری طراحی در گرو گذار از زمینه‌گرایی فرمالیستی به سمت یک سنتز دیالکتیکی است. در حالی که رویکردهای سنتی، بستر را به مثابه یک محدودیت پیشینی صلب می‌نگرند، مدل «هم‌تکوین فضایی» آن را به عنوان یک فرصت پسینی و بخشی از یک زنجیره روایی مستمر تبیین می‌کند. در این راستا، معمار در مقام «نفر دوم» مکلف است استخوان‌بندی و نظم پنهان بستر (نفر اول) را کشف نموده و با استفاده از مکانیسم‌هایی نظیر «تحلیل پیوند ساختاری» و «طراحی در زمان» لایه‌های تاریخی را با ضرورت‌های زیستی و تکنولوژیک معاصر پیوند بزند. این فرآیند منجر به نوعی «انسجام ساختاری» می‌شود که در آن، تباین میان فرم جدید و قدیم نه یک نقطه ضعف، بلکه یک تضاد آگاهانه و غنی‌کننده است که باعث تقویت خوانایی و اصالت مکان می‌گردد. برخلاف نظریاتی که صرفاً بر تداوم شکلی تأکید دارند، مدل مستخرج از این تحقیق بر «تداوم روایی» پیشی می‌جوید، به این معنا که پایداری هویت‌مند در گرو حفظ توانمندی بستر برای پاسخگویی به نیازهای نوظهور، بدون گسست از ریشه‌های معنایی و حافظه جمعی است. این رویکرد، اخلاق طراحی را در هسته مرکزی سنتز قرار داده و معمار را به مثابه یک میانجی‌تکوینی متعهد می‌سازد تا از فرم‌گرایی خودمحور فاصله گرفته و به سمت طراحی مسئولانه حرکت کند. واکاوی شاهکارهای معماری جهان در (جدول شماره ۴) به وضوح عیان می‌سازد که موفقیت در بازآفرینی هویت، نه محصول الگوبرداری فرمال، بلکه نتیجه پذیرش آگاهانه مسئولیت «نفر دوم» در قبال لایه‌های پنج‌گانه بستر است. پروژه‌های تحلیل شده نشان می‌دهند که چگونه تلاقی مکانیسم‌های بیکن با واقعیت‌های موجود، منجر به خلق آثاری شده است که در عین نوآوری رادیکال، عمیقاً در روح مکان ریشه دارند. می‌توان استدلال کرد، که در پی بازتعریف رابطه میان عناصر پایدار و عناصر متغیر است. بر این اساس، تحقق پایداری هویت‌مند مستلزم گذار از نگاه پروژه‌محور تک‌بنا به یک نظام یکپارچگی موقعیت‌مند است. مدیریت تضاد در این رویکرد، در پی تحقق نوعی هم‌زمانی دیالکتیکی است، فرآیندی که در آن مداخله‌ی جدید، ظرفیت‌های مکتوم در لایه‌های پیشین (نفر اول) را به نفع زیست معاصر بازخوانی می‌کند. این سنتز نهایی، معماری را از ابژه‌ای منزوی به فصلی تکمیلی در توالی زمانی‌کالبدی مکان بدل می‌سازد که در آن نوآوری، نه به مثابه گسست، بلکه به عنوان ضامن بقای معنایی بستر عمل می‌کند.

جدول ۴- تحلیل دیالکتیکی لایه‌های «نفر اول» و «نفر دوم» در شاهکارهای معماری جهان. منبع: نگارندگان

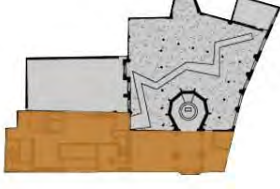
نام پروژه و معمار	تحلیل نفر اول (بستر موجود)	تحلیل نفر دوم (مداخله معاصر)	تحلیل پایداری هویت‌مند (اخلاق طراحی)	تصویر پروژه
موزه کستلوکیو (قلعه قدیمی) اثر کارلو اسکاریا	فضایی نظامی با لایه‌های تاریخی آشفته و دیوارهای ضخیم دفاعی.	اسکارپا با الحاق پله‌ها، ویرترین‌ها و دیوارهای بتنی، لایه‌های تاریخی را از هم تفکیک و بازخوانی کرد (تداوم ادراکی و مفهومی).	نفر دوم با ایجاد فاصله میان لایه‌ها، به جای پنهان‌سازی عیوب، از «صداقت تاریخی» برای برجسته‌سازی اصالتِ نفر اول استفاده کرده است.	
پارک های‌لین (ریل متروکه) (نیویورک) اثر: دیلر اسکوفیدیو	سازه فولادی زنگ‌زده راه‌آهن هوایی که طبیعت خودرو (علف‌های هرز) در آن رشد کرده بود.	طراحی مسیری که ریل‌ها را حفظ کرده و گیاهان را به صورت کنترل‌شده در خود جای داده است (تداوم ساختاری و حرکتی).	پایداری در اینجا به معنای حفظ «ارزش فرسودگی» است؛ معمار با احترام به بقایای صنعتی، زوال را به یک زیبایی‌شناسی تداوم‌یافته تبدیل کرد.	
موزه نیوس (برلین) اثر: دیوید چپرفیلد	بنای تخریب شده قرن ۱۹ با جای گلوله و دیوارهای نیمه‌ویران ناشی از جنگ.	بازسازی با آجرهای بازیافتی و بتن اکسپوز که دقیقاً بر روی فرم‌های قدیمی نشسته است (تداوم کالبدی و ریخت‌شناسانه).	پایداری هویت‌مند یعنی پذیرش حقیقتِ زمان؛ معمار از حذف آثار جنگ خودداری کرد تا تداوم روایت، قربانی زیبایی‌شناسی کاذب نشود.	
موزه لوور (پاریس) اثر: آی.ام.پی	بنایی سنگی، صلب و با شکوه که نماد قدرت و ایستایی معماری رنسانس است.	سازه‌ای شفاف و سبک که در مرکز حیاط تاریخی قرار گرفته است (تداوم کالبدی در تضاد کنترل‌شده).	احترام در اینجا از طریق «شفافیت» محقق شده است؛ نفر دوم با کاهش جرم بصری خود، اجازه داده است که شکوه نفر اول بازیگر اصلی باقی بماند.	
آکادمی علوم (کالیفرنیا)	تپه‌های موج سبز و اقلیم محلی که از دیرباز هویت بستر بوده‌اند.	سقفی زنده و گیاهی که با همان فرم تپه‌ها طراحی شده و دارای گنبدهای شیشه‌ای است (تداوم زیست‌محیطی و بوم‌شناختی).	پایداری در ساحت حل شدن در بستر است؛ معمار با انحلال مرز بنا و زمین، اخلاقی مسئولیت‌پذیری در برابر اکوسیستمِ نفر اول را رعایت کرده است.	
موزه تیت مدرن (لندن) اثر: هرتر وگ و دمورن	یک نیروگاه عظیم آجری با دودکشی بلند که نماد عصر صنعتی لندن بود.	تبدیل فضای داخلی به گالری و افزودن یک برج آجری با هندسه مورب. (تداوم کالبدی، مادی و اجتماعی).	اخلاق طراحی در اینجا بر «باززنده‌سازی نشانه‌ها» استوار است؛ معمار با حفظ نماد صنعتی شهر، خاطره جمعی را از تخریب فیزیکی نجات داده است.	

تحلیل ماتریسی شاهکارهای جهان در (جدول شماره ۴) نشان می‌دهد که «پایداری هویت‌مند» بیش از آنکه مرهون کالبد باشد، محصول مدیریت هوشمندانه تضاد میان لایه‌های زمانی است. در پروژه‌هایی نظیر کستلوکیو، معمار در مقام «نفر

دوم» با مفصل‌بندی ظریف میان افزونه‌های بتنی و جداره‌های کهن، به «دیالکتیک حضور» لایه‌های تاریخی مشروعیت بخشیده است. این رویکرد، بستر را از مخزنی صلب به کنش‌گری فعال ارتقا می‌دهد که در آن مداخله‌ی جدید، نه به قصد کتمان فرسودگی، بلکه با هدف برجسته‌سازی «ارزش زمانی» مکان صورت می‌گیرد. در این پارادایم، تداوم روایی مستلزم گذار از حفاظت ایستا به سوی «گونه‌شناسی‌های منعطف رشد» است. به کارگیری مکانیسم «رشد پلکانی» ادموند بیکن، گذاری ارگانیک میان مقیاس خرد سنتی و توده‌های عملکردی مدرن ایجاد می‌کند؛ به نحوی که خط آسمان تاریخی نه یک مانع، بلکه به مثابه مبنای شکل‌گیری طرح عمل می‌نماید. این فرآیند، هویت را با «یکپارچگی شبکه‌ای» پیوند می‌زند تا مداخلات معاصر، گسست‌های فضایی را با احیای پیوستگی‌های حرکتی بستر (نفر اول) درمان کنند. بدین ترتیب، بنای جدید به عنوان فصلی تکمیلی در تاریخ مکان، ضرورت‌های حال حاضر را با اصالت میراث به سنتر می‌رساند. برای تبیین عملیاتی این مدل، این پژوهش موزه کلمبا اثر پیتر زومتور را به مثابه یک «الگوریتم طراحی هویت‌مند» واکاوی می‌کند. ماتریس تحلیل لایه‌های عملیاتی این پروژه در انطباق با شاخص‌های مدل پیشنهادی، در (جدول شماره ۵) ارائه شده است.

جدول ۵- ماتریس تحلیل لایه‌های عملیاتی در موزه کلمبا، تبلور سنتر دیالکتیکی میان بستر (نفر اول) و مداخلات متأخر (نفر دوم و سوم) بر مبنای

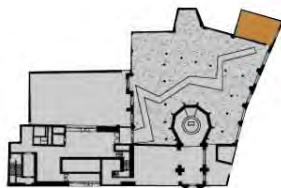
مدل تداوم روایی. منبع: نگارندگان

تصویر	پلان	تحلیل عملکردی و محتوایی	انطباق با نظریه (بیکن/زومتور)	لایه‌بندی رنگی
		شامل بقایای گوتیک، استفاده از سازه نقطه‌ای جهت انتقال بار سقف بدون مداخله در پی‌های باستانی و حفظ تداوم کالبدی تاریخ در تراز زیرین سایت. این استراتژی، سنگینی تاریخ را با سبکی سازه معاصر به تقابل واداشته و زمین را دست‌نخورده حفظ می‌کند.	نفر اول (تز)	بستر باستان‌شناسی (ویرانه‌های کلیسا و حفاری‌ها)
		حجم هشت‌ضلعی بتنی به مثابه مفصل زمانی، با حفظ استقلال هندسی این بنا و تنبیدن ساختمان جدید حول آن، پذیرش واقعیت موجود و تداوم حیات پساجنگ را تثبیت کرد. این لایه، دیالکتیک و کالبد جدید را از طریق یک فرم آشنا و مذهبی به تعادل می‌رساند.	نفر دوم (آنتی‌تز) لایه مدرن میانی	نمازخانه مریم (اثر گائفرید بوم)
		ایجاد «کل واحد» از طریق پوسته آجری مشبک، این پوسته با مدیریت نور نقطه‌ای، اتمسفری یکپارچه خلق کرده و اجزای پراکنده تاریخی را در یک حجم صلب و هویت‌مند معاصر متحد می‌سازد و تداخلات تاریخی درونی را در لفاف مدرن به وحدت می‌رساند.	نفر سوم (سنتر) کالبد معاصر	کالبد معاصر (پوسته پیرامونی و گالری‌ها)



تجسم سیرکولاسیون روایی، بر فاصله زمانی ناظر و تاریخ تأکید داشته و امکان قرائت سه‌بعدی لایه‌های سایت را میان زمین باستان و سقف معاصر فراهم می‌کند، و مخاطب را از یک مشاهده‌گر منفعل به یک ناظر فعال در لایه‌های پنهان زمان تبدیل می‌کند.

مسیر تداوم
روایی (راهروی
معلق)



فضای تهی جهت ایجاد مکث، که این حیاط با برقراری تعادل میان توده و فضا، فشار بصری لایه‌های صلب را خنثی کرده و به عنوان مفصل تنفسی، مانع از تراکم بیش از حد کالبدی می‌شود. حضور عناصر طبیعی، دیالکتیک ماده و معنا را به کمال می‌رساند.

حیاط مرکزی
(باغ کوربا)
مدیوم میانجی

تحلیل تاریخی بستر کلمبا نشان می‌دهد که این سایت نه یک مخزن کالبدی ایستا، بلکه توالی پیچیده‌ای از لایه‌های زمانی، از خانه‌های رومی قرن اول تا باسیلیکای گوتیک است. در این چارچوب، «نفر اول» تجسم فیزیکی زیست مؤمنانی است که شالوده اجتماعی شهر «کلن» را شکل داده‌اند. زوم‌تور در مواجهه با این بستر، با واقعیتی فراتر از ماده روبرو بود؛ حضور نمازخانه «بانوی خرابه‌ها» (اثر گاتفرید بوم، ۱۹۴۹) که خود آنتی‌تزی بر ویرانی‌های جنگ محسوب می‌شد، لایه‌ای میانی و متأخر را در سایت ایجاد کرده بود. نوآوری نظری این نوشتار، تبیین مکانیسم «سنتز سنتزها» در این پروژه است؛ جایی که پیتر زوم‌تور در مقام «نفر سوم» نه تنها به ویرانه‌های گوتیک (تذ/نفر اول) پاسخ می‌دهد، بلکه اثر مدرن بوم (نفر دوم) را نیز به عنوان واقعیتی تاریخی پذیرفته و در کالبد جدید حل می‌کند. این رویکرد، افزونگی معاصر را به یک «پوسته محافظ» بدل می‌سازد که با وام‌گیری هندسه از ابعاد میان‌سرای قرن نهم، تداوم روایی بستر را تضمین می‌نماید. در این فرآیند، استخوان‌بندی بنا بر «نظم پنهانی» استوار گشته که از کلیسای تک‌ناوه قرن هشتم استخراج شده است. این پیوند ساختاری، پایداری را به یک مسئولیت کالبدی ارتقا می‌دهد که در آن، نور عبوری از آجرکاری‌های مشبک، اتمسفر قدسی بستر را بازتولید کرده و سنتز مادی را به تجربه ادراکی پیوند می‌زند.

الگوی پیشنهادی برای معماری معاصر ایران (استنتاج از مدل کلمبا)

تحلیل عمیق اثر زوم‌تور عیان می‌سازد که خروج از بحران «بی‌مکانی» در ایران، نیازمند پذیرش هویت به مثابه یک «سازه روایی» مستمر است. بر این اساس، الگوی پیشنهادی این پژوهش برای معماری در بافت‌های تاریخی ایران بر سه رکن استخراج شده از مدل عملیاتی کلمبا استوار است: ۱. گذار از «تزئین» به جوهر ساختاری، مشابه استخراج هندسه کلیسای قرن هشتم در کلمبا، معماری معاصر ایران باید به جای تقلید از فرم‌های سطحی (طاق و قوس)، «نظم پنهان» و «تناسبات هندسی» لایه‌های زیرین (نفر اول) را به عنوان دستورالعمل طراحی به کار گیرد. ۲. پذیرش لایه‌های متأخر (سنتز لایه‌مند)، نوآوری این الگو در آن است که معمار ایرانی نباید تنها «دوره طلایی» تاریخ را بستر طراحی قرار دهد؛ بلکه باید تمام مداخلات بعدی (یا مدرن موجود در سایت) را به عنوان بخشی از هویت مکان بپذیرد و در یک سنتز جدید حل کند (مشابه برخورد زوم‌تور با اثر بوم). ۳. خلق «ساختار پیونددهنده» به جای حجم صلب، بنای جدید در بافت تاریخی ایران نباید به عنوان یک توده تمام‌شده و بیگانه تحمیل شود، بلکه باید نقش یک «میانجی» را ایفا کند؛ فضایی که از طریق مدیریت نور و شفافیت (مشابه آجرکاری مشبک کلمبا)، دیالکتیک میان ثبات لایه‌های منجمد تاریخی و تغییر

ضرورت‌های زیستی امروز را مدیریت نماید. در پیوند با ارکان سه‌گانه‌ی فوق، مدل پیشنهادی این پژوهش فرآیند طراحی را از یک «کنش کالبدی صلب» به یک «دیالوگ زمانی مستمر» ارتقا می‌دهد. نوآوری این الگو در بازتعریف نقش معمار به مثابه «نفر سوم» نهفته است؛ کنش‌گری که وظیفه دارد فراتر از تقابل میان میراث (نفر اول) و نوآوری (نفر دوم)، به یک سنتز متعالی دست یابد. این مدل که از تطبیق منطق کلمبا با ضرورت‌های ایران تدوین شده، تضمین می‌کند که افزونه‌ی معاصر نه یک وصله‌ی ناجور، بلکه به مثابه «فصل تکمیلی بستر» ظاهر شود. در این چارچوب، پایداری هویت‌مند محصول فرآیندی است که در آن معمار در مقام نفر سوم، تمامیت لایه‌های تاریخی را پذیرفته و تداوم روایی مکان را در قالب یک یکپارچگی نوین بازسازی می‌کند. این مدل بر مبنای یک «ماتریس تصمیم‌ساز» عمل می‌کند که در آن هر تصمیم طراحی باید از فیلتر سه ساحت عملیاتی عبور کند: ساحت ساختاری (پاسخ به نفر اول): بازخوانی نظم پنهان و استخوان‌بندی بستر جهت حفظ انسجام مورفولوژیک شهر. ساحت معنایی (عاملیت نفر دوم): پذیرش سنتز دوره‌های مختلف و اجتناب از تقلیل‌گرایی تاریخی برای صیانت از کل واحد بستر. ساحت ادراکی (تحقق نفر سوم): خلق «ساختار پیونددهنده» برای بازتولید اتمسفر مکان و پیوند ذهنی کاربر با محیط. بدین ترتیب، ابهام در چگونگی مواجهه با تضادهای فرمال مرتفع شده و تفاوت میان فرم جدید و قدیم، به جای آنکه یک بن‌بست طراحی باشد، به محرکی برای غنای معنایی اثر در مقام یک «سنتز سنتزها» بدل می‌گردد (نمودار شماره ۵).



نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بازخوانی مفهوم زمینه‌گرایی از دریچه‌ی اصل نفر دوم ادموند بیکن، عیان ساخت که بحران هویت در معماری معاصر ایران، بیش از آنکه محصول فقدان الگوهای کالبدی باشد، ناشی از گسست اخلاقی و اپیستمولوژیک میان طراح و بستر است. یافته‌های تحقیق با استناد به ماتریس‌های تحلیلی، اثبات کرد که پایداری هویت‌مند نه در بازتولید شباهت‌های صوری، بلکه در تحقق تداوم روایی نهفته است. در این پارادایم، معماری از یک شیء مستقل به یک ساختار پیونددهنده ارتقا می‌یابد که رسالت اصلی آن، مدیریت دیالکتیک میان ثبات لایه‌های تاریخی و پویایی ضرورت‌های معاصر است. مدل پیشنهادی این پژوهش با تأکید بر نقش معمار در مقام نفر سوم و رویکرد سنتز لایه‌مند، طراح را متعهد می‌سازد تا لایه‌های پنج‌گانه بستر (کالبدی، تاریخی، اجتماعی، بوم‌شناختی و ادراکی) را به مثابه یک کل یکپارچه در فرآیند طراحی دخالت داده و از این طریق، هویت را به عنوان فصلی تکمیلی بر تاریخ مکان بازتعریف نماید.

پیشنهادهای طراحی و اجرا

برای عملیاتی ساختن مدل مفهومی «پایداری هویت‌مند» در بافت‌های شهری ایران، راهکارهای زیر پیشنهاد می‌گردد:

گذار از توده صلب به گونه‌شناسی‌های منعطف: طراحان در مواجهه با بافت‌های تاریخی باید از مکانیسم «رشد پلکانی» بیکن بهره گرفته و با خرد کردن توده‌های بزرگ عملکردی به مدول‌های هم‌مقیاس با بستر، از خفگی ادراکی و بصری بافت جلوگیری کنند.

احیای پیوستگی‌های روایی در گسست‌های شهری : معمار در مقام نفر دوم موظف است گسست‌های فضایی ناشی از مداخلات متعامد شهری را با تعریف «مسیرهای نفوذ پیاده» و «مفاصل حرکتی» در درون پروژه خود درمان کرده و پیوند میان دانه‌های جدا شده‌ی بافت نفر اول را جهت دستیابی به یک سنتز فضایی (نفر سوم) بازسازی کند.

کاربست سازه‌های نقطه‌ای و پوسته‌های مشبک : به منظور حفظ اصالت لایه باستان‌شناسی، پیشنهاد می‌شود مداخلات کالبدی با حداقل سطح تماس (سازه نقطه‌ای) طراحی شده و از پوسته‌های متخلخل (مانند آجرکاری مشبک کلمیا) به مثابه یک ساختار پیونددهنده برای مدیریت نور و ایجاد اتمسفر قدسی تاریخی استفاده گردد تا «حس مکان» بدون تخریب فیزیکی، بازتولید شود.

تبدیل محدودیت‌های بستر به محرک‌های طراحی : خط آسمان، جهت‌گیری‌های اقلیمی و مصالح بومی نباید به عنوان الزامات بازدارنده، بلکه باید به عنوان «الگوریتم‌های مولد فرم» در نظر گرفته شوند تا خروجی نهایی در مقام نفر سوم، فصلی تکمیلی و هماهنگ بر تاریخ کالبدی مکان باشد.

پیشنهادهای در سطح ضوابط و مدیریت میراث

به منظور گذار از رویکردهای صلب حفاظتی به سمت مدل پویای «پایداری هویت‌مند»، بازنگری در پروتکل‌های اجرایی نهادهای متولی میراث فرهنگی بر اساس منطق «اصل نفر دوم» ضروری است. در این راستا راهکارهای زیر پیشنهاد می‌گردد:

تدوین پیوست «تداوم روایی» برای پروژه‌های بافت تاریخی : نهادهای نظارتی باید صدور مجوز ساخت در حریم آثار ملی را منوط به ارائه «سند تحلیل لایه‌های بستر» نمایند. در این سند، طراح موظف است نه تنها کدهای فرمال، بلکه چگونگی دیالوگ طرح خود با لایه‌های پنج‌گانه بستر را اثبات نماید تا از تحقق سنتز نهایی (نفر سوم) اطمینان حاصل شود.

گذار از «حفاظت انجمادی» به «حفاظت دیالوژیک : بازنگری در ضوابط حریم به گونه‌ای که به‌جای تأکید صرف بر تشابه کالبدی، امکان مداخلات جسورانه اما «معنامحور» فراهم شود. ضوابط باید اجازه دهند معماری معاصر با استفاده از تکنولوژی روز، در مقام نفر دوم، سنتزی نوین از اصالت قدیم و نیاز جدید نفر سوم ارائه دهد.

تشویق به «یکپارچگی هم‌افزا» در باززنده‌سازی بافت‌ها : ایجاد تسهیلات برای پروژه‌هایی که عملکرد خود را با منطق رشد پلکانی و مفاصل حرکتی بافت پیرامون تطبیق می‌دهند؛ با هدف جایگزینی نگاه «تک‌بنایی» با نگاه «شبکه‌ای» که در آن بنای جدید به عنوان یک میانجی شهری عمل کند.

تعریف شاخص‌های «سنتز نفر سوم» در نظام ارزیابی مسابقات : الزامی کردن معیارهای سنجش «میزان وفاداری به نظم پنهان بستر» در داوری‌ها، به گونه‌ای که پروژه‌ها بر اساس توانایی‌شان در برقراری صلح میان لایه‌های متضاد تاریخی و ایجاد یک کل واحد هویت‌مند قضاوت شوند.

پیشنهادهای در سطح پژوهش‌های آتی

با توجه به ماهیت لایه‌مند این پژوهش، حوزه‌های زیر برای مطالعات آینده پیشنهاد می‌شود:

تدوین نظام ارزیابی کمی تحقق نفر سوم: تعریف شاخص‌های عددی برای سنجش میزان موفقیت یک بنای معاصر در عبور از تقابل میان خود (نفر دوم) و بستر (نفر اول) و رسیدن به پایداری هویت‌مند.

مطالعه تطبیقی در مقیاس خرد فضا : واکاوی چگونگی تجلی اصل نفر دوم در فضاهای داخلی بافت‌های تاریخی، با تمرکز بر پدیدارشناسی متریال و رویکرد ادراکی حسی.

تحلیل نقش هوش مصنوعی در کشف «نظم پنهان» بستر: بررسی چگونگی استفاده از یادگیری ماشین برای استخراج کدهای ژنتیکی معماری بومی و تبدیل آن‌ها به پارامترهای طراحی معاصر بدون سقوط در دام تقلید فرمال.

واکاوی ابعاد حقوقی و ضوابط میراثی : بررسی تضادهای موجود میان قوانین صلب حفاظتی و رویکرد «گونه‌شناسی‌های منطف» جهت دستیابی به یک مانیفست مشترک میان معماران و متولیان میراث فرهنگی.

ماخذ:

- آتش پنجه، آزاده (۱۳۹۰). معماری بومی، الگویی برای رسیدن به معماری پایدار. اولین کنفرانس ملی عمران و توسعه، زیباکنار، ایران.
- البرز، سارا (۱۳۹۵). پایداری کالبدی و تاریخی در شهرهای ایرانی؛ مطالعه موردی اصفهان و یزد. مجله شهر ایرانی، ۱(۱)، ۸۱-۹۵.
- ایمانی، الناز (۱۳۹۴). بررسی رویکردهای مختلف سازگاری با زمینه جهت تقویت جایگاه زمینه‌گرایی در فرآیند برنامه‌دهی معماری. نظریه علمی پژوهشی انجمن علمی معماری و شهرسازی ایران، ۴۴-۲۲.
- بابایی، سعید؛ خاک زند، مهدی (۱۳۹۷). زمینه‌گرایی در آثار معماران غیرایرانی در دوره پهلوی اول (مدرسه البرز و ایران‌شهر). دو فصلنامه علمی مطالعات معماری ایران، ۸(۱۴): ۱۷۱-۱۹۰.
- بایزیدی، قادر؛ اعتصام، ایرج؛ حبیب، فرح؛ مختاباد امرئی، سید مصطفی (۱۳۹۲). جستاری بر تبیین دیدگاه‌های منطقه‌گرایی و سیر تحول آن‌ها در معماری معاصر. فصلنامه علمی نقش جهان، ۳(۱): ۷-۱۸.
- بذرافکن، کاوه؛ اکبری، علی اکبر؛ تهرانی، فرهاد؛ سلطان زاده، حسین (۱۳۹۶). تبیین روش‌های طراحی زمینه‌گرایی و منطقه‌گرایی در معماری ایران (نمونه مطالعاتی: اثرهای شاخص با دوره‌های زمانی متفاوت از معماری شهر تهران). فصلنامه علمی مدیریت شهری، ۱۶(۳): ۳۲۷-۳۴۲.
- بهمنی، المیرا؛ گودرزی سروش، محمدمهدی؛ زارعی، محمد ابراهیم (۱۳۹۵). بررسی شناخت عوامل زمینه‌گرا در کالبد خانه‌ها و بافت کهن سنندج با نگاهی به ویژگی‌های عمارت وکیل‌الملک. فصلنامه شهر ایرانی اسلامی، ش. ۲۶: ۷۰-۵۵.
- پناهی، سیامک (۱۳۹۴). معماری و سینمای معناگرا. تهران: انتشارات عصر کنکاش.
- پیربابایی، محمدتقی، و اصغر مولائی ۱۳۹۵ طراحی شهری و منطقه ای زمینه گرا در مسیر سفر امام رضا(ع) به ایران. فصلنامه علمدی فرهنگ رضوی ۴(۱۶): ۱۰۱-۱۴۲.
- تولایی، نوین. ۲۰۰۲. زمینه گرایی در شهرسازی. نشریه علمی هنرهای زیبا- معماری و شهرسازی ۱۰: ۳۴-۴۳
- حسین‌پور، علی و همکاران. (۱۳۹۳). بررسی و تحلیل زمینه‌گرایی در معماری بومی با تأکید بر کاربرد تکنولوژی‌های جدید در عصر جهانی‌سازی. کنفرانس معماری و شهرسازی و توسعه پایدار: از معماری بومی تا شهر پایدار.
- خصم‌افکن نظام، عرفان؛ نویدی‌مجد، فرشته؛ فدوی انبیاei، بابک. (1399). بازشناسی الگوها و رویه‌های معماری زمینه‌گرا در اندیشه و شهرهای اسلامی در عصر جهانی‌سازی. فرهنگ معماری و شهرسازی اسلامی، بهار و تابستان، ۷(ب)، ۱۲۳-۱۴۴.
- رفیعی، ح. (۱۳۹۹). تحلیل تطبیقی زمینه‌گرایی و پایداری شهری در بافت‌های تاریخی ایران. مجله پژوهش‌های معماری و شهرسازی، ۱۷(۱): ۱۱۲-۱۳۳.
- زارع‌زاده، معصومه؛ دانشمند، سارا؛ آبادی، محمد علی (۱۳۹۴). چگونگی مداخله زمینه‌گرا در پایداری و باززنده‌سازی بافت‌های تاریخی با بهره‌گیری از روش چیدمان فضا (نمونه موردی: مجموعه گردشگری ابرکوه). دوفصلنامه علمی معماری و شهرسازی پایدار، ۳(۱): ۷۵-۹۰.
- شاه تیموری، یلدا؛ مظاہریان، حامد (۱۳۹۱). رهنمودهای طراحی برای ساختارهای جدید در زمینه تاریخی. نشریه علمی هنرهای زیبا- معماری و شهرسازی، ۱۷(۴): ۲۹-۴۰.
- فکربرزگ، علی (۱۳۹۲). پایداری فرهنگی در معماری معاصر ایران. فصلنامه هویت شهر، ۵(۲)، ۱۱-۲۹.
- قدیری، بهرام (۱۳۸۵). ساختارهای جدید در محیط‌های تاریخی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- گلکار، کورش. (۱۳۸۷). محیط بصری شهر؛ سیر رویکرد تزئینی تا رویکرد پایدار. فصلنامه علمی علوم محیطی(۴): ۹۵-۱۱۳.

گنجی خیبری، ابوالفضل؛ داراب دیبا؛ شاهچراغی، آزاده (۱۳۹۴). تبعیت فرم از داده: معماری زمینه‌گرا در عصر دیجیتال. ماهنامه علمی انجمن علمی معماری و شهرسازی ایران، ۶(۱۰): ۶۳-۸۲.

ماجدی، حمید؛ نادری، ندا؛ خالقی، نیلوفر (۱۴۰۲). اصول و معیارهای تأثیرگذار بر هویت کالبدی معماری معاصر ایران (مطالعه موردی: دوره پهلوی دوم). فصلنامه علمی نقش جهان، ۱۴(۴): ۲۷-۴۴.

مسعود، محمد؛ بیگزاده شهرکی، مسعود (۱۳۹۲). بناهای میان‌افزا در بافت‌های تاریخی (مبانی طراحی شهری و معیارهای ارزیابی). تهران: انتشارات آذرخش.

محمدی، رضا؛ حسینی فیروزآبادی، سید بابک (۱۳۹۵). زمینه‌گرایی در خلق معماری. پنجمین کنفرانس ملی توسعه پایدار در علوم جغرافیا و برنامه‌ریزی، معماری و شهرسازی.

نقوی، پویان؛ مظاهریان، حامد (۱۳۹۸). تحلیل نظریات معاصر در مواجهه با زمینه در طراحی معماری. ماهنامه علمی باغ نظر، ۱۶(۷۴): ۶۹-۸۰.

نوریان، محمد (۱۳۹۸). درآمدی بر زمینه‌گرایی در معماری ایرانی؛ از نظریه تا عمل. مجله معماری و شهرسازی معاصر، ۶(۴): ۲۳-۴۸.

هاشم‌پور، پریسا؛ نژادابراهیمی، احد؛ یزدانی، ثنا (۱۳۹۷). کاربست رویکرد زمینه‌گرایی در بازآفرینی بافت‌های تاریخی. دوفصلنامه معماری و شهر پایدار، ش. ۱: ۱۰۵-۱۲۶.

Bacon, Edmund N. (1974). *Design of Cities*. Revised Edition. New York: Penguin Books.

Frampton, K. (۱۹۹۵). Towards a Critical Regionalism: Six Points for an Architecture of Resistance. In *The Anti-Aesthetic: Essays on Postmodern Culture*. Bay Press.

Lim, W. (2004). *Architecture, Art, Identity: Is There Life in Singapore After Tabula Rasa?*. Identity Research/Research Papers: Architecture and Identity.

Mare, E. A. (2014). *The Role of the Second Architect on a Significant Building Site*. University of Pretoria, South Africa.

Pallasmaa, Juhani. (2005). *The Eyes of the Skin: Architecture and the Senses*. Chichester: John Wiley & Sons

Papadopoulos, A. M. (2010). Sustainability and architecture: An integrated approach. *Journal of Architectural Science Review*, 53(1), 77-84.

Rapoport, Amos (2005). *Culture, Architecture, and Design*. Chicago: Locke Science Publishing Company.

Sapena, R. M. D.; Cárcamo Pino, M. A. (2023). Edmund N. Bacon as a Teacher: Review of a Didactic Exercise in Urban Design. *Revista ArqUrb – Journal of Architecture and Urbanism*, 31, 1-15.

Tavallaei, Novin (2002). Contextualism in Urban Planning. *Journal of Honar-Ha-Ye-Ziba(Memari-va-Shahrsazi)*, 10: 34-43.

Bridging Heritage and Modernity: Reinterpreting Contextualism in Iranian Urban Architecture Through the "Second Person Principle" and Peter Zumthor's Kolumba Museum

Hamideh Achak, Siamak Panahi*, Marjan Khan Mohamadi

1. Introduction

Contemporary Iranian architecture is increasingly estranged from its rich historical and cultural contexts, resulting in a crisis of identity and a disruption of the narrative continuity in urban spaces. While "contextualism" has been proposed as a prevalent solution, its reduction to mere formal representations has hindered the achievement of identity-based sustainability. This disconnect manifests as a growing dissonance between the built environment and the cultural landscape, leading to a loss of place-specific character and a failure to resonate with inhabitants' deeper needs and historical consciousness. This research argues that a more profound understanding and application of contextualism are necessary to bridge this gap.

2. Literature Review and Problem Statement

Our findings indicate that transitioning from formal contextualism to identity-based sustainability requires acknowledging the architect's role as the "Third Person." This actor is tasked with managing the dialectic between the past heritage (the "First Person") and contemporary necessities (the "Second Person") through a layered synthesis across structural, semantic, and perceptual dimensions. The proposed model demonstrates that by extracting the "hidden order" of a site and transforming environmental constraints into generative form-generating algorithms, it is possible to achieve a building that is not a foreign, rigid mass but rather a "complementary chapter" to its context, ensuring the authenticity of the place within modernity. This approach moves beyond superficial imitation towards a deeper, systemic integration of past and present.

3. Methodology

This research employs a qualitative, descriptive-analytical approach. The methodology involves a phenomenological exploration of Peter Zumthor's Kolumba Museum. This case study was chosen for its profound engagement with context, materiality, and the perceptive experience of space, offering a rich ground for understanding how an architect (as the "Third Person") synthesizes heritage and contemporary needs. Through detailed analysis of its design process, material choices, spatial sequencing, and relationship with its historical site, the study seeks to extract principles applicable to the Iranian context.

4. Findings

The results of this study introduce a decision-making matrix, offering practical strategies for revitalizing historical contexts in Iran. This framework posits that architectural innovation, when guided by the principles of the "Second Person Principle" and informed by a deep understanding of the site's "hidden order," does not undermine identity. Instead, it becomes a catalyst for perceptual and semantic sustainability of place. The Kolumba Museum serves as a precedent, illustrating how an architect can thoughtfully integrate new architectural interventions within existing historical fabric, ensuring that innovation enhances, rather than erodes, the place's unique character and historical continuity. This

approach offers a pathway to a built environment that is both historically grounded and dynamically responsive to contemporary life.

5. Discussion

The "Second Person Principle" provides a powerful ethical and theoretical basis for contextualism in Iranian urban architecture. It shifts the focus from mere environmental performance metrics to a more holistic understanding of sustainability that encompasses social equity, cultural relevance, and human well-being. By prioritizing the "other," designers can move beyond universal, often decontextualized, solutions. For Iran, this means reinterpreting tradition not merely by copying historical forms but by understanding the underlying principles—like climate responsiveness, community integration, and respect for privacy—that made traditional architecture sustainable and contextually appropriate. It involves enhancing user engagement through participatory design processes and fostering place attachment by designing spaces sensitive to local identity, material culture, and climate.

6. Conclusion

This research posits that the "Second Person Principle," exemplified by architectural approaches like Peter Zumthor's Kolumba Museum, offers a vital framework for achieving genuine contextualism and identity-based sustainability in Iran's urban architecture. Traditional Iranian architecture serves as a testament to the efficacy of this principle, demonstrating how designs that prioritize the user and community can be both climatically sound and culturally resonant. Contemporary challenges in sustainable urban development in Iran can be addressed by consciously adopting this relational perspective. By moving beyond a narrow focus on technological sustainability and embracing a broader understanding that includes social and cultural dimensions, Iranian architects and urban planners can create more meaningful, resilient, and contextually appropriate environments. This approach ensures that architectural innovation acts as a "complementary chapter" to the context, guaranteeing the place's authenticity within modernity.

Keywords: Contextualism, Edmund Bacon, Sustainability, Identity, Narrative Continuity